

## رسالت (عصمت رسولان - عصیان آدم)

## تفسیر آیاتی از سوره طه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

راجع به اینکه، بهشتی که آدم و حوا (ع) در آن جایگزین شدند در آغاز خلقتشان، مطالبی را دیروز در رد آن عرض کردیم که آنجا عالم تکلیف نیست. این مطلب چند بخش است: یک بخش این است که آن جنت که از جنات دنیا بوده است و قبل البرزخ و قبل القيامة بوده است، عالم تکلیف نبوده است. دوم اینکه، عالم تکلیف بوده است، هنوز شریعت نیامده است. و نیامدن شریعت دو معنا دارد: یکی شریعت خاصه ولو در حکم واحد تحریمی، حتی برای آدم (ع) نیامده است و در حکم حتمی وجوبی، حتی برای ملائکه و شیطان هم نیامده است. یا نه، آمده است، تکلیف بوده و این حکم حتمی سلبی و ایجابی آمده است، اما شریعت عامه نیامده است.

شما چه می‌خواهید بفرمایید؟ شما که می‌خواهید توجیه کنید «وَعْصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» را که عصیان نیست، بلکه ترک اولی است، آیا مبدأ شما عدم شریعت عامه است؟ مگر برای وجوب یا تحریم، شریعت عامه لازم است؟ در آنجا عامه‌ای وجود نداشت، رسالتی نبود. یا مرادتان شریعت خاصه است؟ حکم خاص است که هنوز خداوند رسالتی مقرر نفرموده بود. هنگامی که آدم (ع) و حوا هنوز در آن جنت بودند، هنوز رسالتی مقرر نفرموده بود و وحی رسالتی، گرچه نبوتی در کار بود، اما

---

۱. طه، آیه ۱۲۱.

وحی رسالتی در کار نبوده است، از این جهت «وَعَصَى» از آن حرمت استفاده نمی‌شود؟ مگر حرمت در انحصار وحی رسالتی است؟

مگر خود شیطان وحی رسالتی داشت که واجب بود سجده کند و نکرد و طرد شد؟ یا نقطه اولی را بگویید که عالم، عالم تکلیف نبوده است. عالم تکلیف نبوده است یا همین طوری می‌فرمایید عالم تکلیف نبوده است یا مانند بعضی از اشخاص که آگاه نیستند که ساحت شما بریء است. اشخاصی که آگاه نیستند اینگونه می‌گویند که چون آن جنت بوده است و عالم دنیا نبوده است، پس عالم تکلیف نبوده است، پس تکلیف نبوده است، این غلط است. برای اینکه عالم تکلیف در انحصار کره زمین نیست، بلکه قبل از انتقال مکلفین به برزخ، عالم تکلیف دنیوی است و دنیا هم، در انحصار کره زمین نیست.

بعد از اینکه منتقل به برزخ شدند و بعداً به قیامت، عالم جزاست و عالم تکلیف نیست. و این مسلم است بدون شک که آدم (ع) در عالم تکلیف بود «وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى ذَلِكَ» خدا مکلفش کرد. چطور می‌شود که آن عالم، هر چه هست عالم تکلیف نباشد، اما خدا آدم را مکلف کرد سلباً «لَا تَأْكُلُوا»؛ و ابلیس و ملائکه را مکلف کرد که «اسْجُدُوا لِآدَمَ»<sup>۱</sup> عالم تکلیف نبوده است و مکلف کرده است؟ این حرف‌ها درست نیست.

اگر هم بگویید که نهی، نهی ارشادی است، آنگونه که عرض کردیم، تمام نهی‌های خدا و تمام امرهای خدا، ارشادی است. حد اعمش این است که خداوند وقتی که امر می‌کند به انجام واجبات، وعده جنت می‌دهد «ارشاد الی الجنة» است. در دنیا هم می‌شود عالم تکلیف دنیوی برای مکلفان جنتی گردد موقت، قبل از جنت برزخ و آخرت، اگر عمل کنند به تکالیفشان «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> اینجا، این ارشاد نیست؟ هم ارشاد است به خیر دنیوی و هم خیر برزخی جزائاً، جزاء وسط و هم خیر اخروی که جزای آخر است.

بنابراین تمام اوامر خداوند و تمام نواهی خداوند، در چهار مرحله - مباح را عرض نمی‌کنیم - در چهار مرحله، رجحان حتمی و رجحان غیر حتمی استحباب، حرمت مرجوحیت حتمی و ترک حتمی حرمت و مرجوحیت حتمی به

۱. بقره، آیه ۳۴.

۲. اعراف، آیه ۹۶.

تعبیر شما کراهت. تمام این‌ها وعده دارند، تمام این‌ها ارشاد است به خیرات مثله و انذار است از شرور مثله. خیرات مثله فی الدنيا و فی البرزخ و فی الآخرة در انجام واجبات و مستحبات و شرور سه‌گانه که محرّمات باشند و بر تحت الشعاعش مرجوحات که شرور ندارد. این نفی مقداری صواب است و کمتر شدن مقداری صواب است در مرجوحات در عالم دنیا و برزخ و آخرت و انذار است نسبت به محرّمات حتمیه، با آن قیود و شرایط و خصوصیات که دارند. پس این چه فرمایشی است که شما می‌فرمایید؟ یا اخلاقی‌اش می‌کنید یا ارشادی‌اش می‌کنید، یا می‌گویید عالم تکلیف نیست. در هر سه بُعد شما اشتباه فرمودید، با کمال احترام. روی مبارکتان را هم می‌بوسم علامه بزرگوار طباطبایی، ولی اینجا نخیر. اینجا باید شما روی مبارک این آیه را بیشتر ببوسید و بیشتر تأمل کنید که «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى».

- «فَأَمَّا يَا تَبِئَتِكُمْ مَنِ هُدَى»<sup>۱</sup> دلیل بر این نبوده که قبلاً هدایت نبوده است؟

- هدایت بوده است و نبوده. بوده است، تکلیف شخصی بوده است. نبوده است، تکلیف عام و رسالت عام نبوده است. هدایت رسالتی نبوده است، ولی هدایت نبوتی بوده است، برای اینکه اگر نبوده است چرا خدا امر کرد؟ چرا نهی کرد؟

کتاب را ملاحظه بفرمایید، جلد طه را. در جلد طه، ما تا اینجا رسیدیم: «فحتى لو كان النهي إرشادياً - و لم يكن - فهو أيضاً من الشرعة»<sup>۲</sup> ما حد پایین می‌گیریم. نهی ارشادی است، به آن معنایی که می‌گویید ارشادی است. مگر نهی ارشادی اگر هم حرمت نیاورد و مرجوحیت بیاورد، شریعت است یا نه؟ مرجوح است، راجح است، حتی مباح است. این از شریعت است؟ مگر شریعت فقط واجب و حرام را می‌گوید؟

- [سؤال]

- شریعت شخصی. بله شریعت شخصی.

- لازم نیست رسول باشد که وحی‌ای بر او نازل بشود.

- لازم نیست. چه لزومی دارد؟ اگر لازم است رسول باشد چرا...

- همین که وحی بر او نازل می‌شود [...]...

- وحی شخصی مثل نبوتات دیگر. کسانی که رسول نیستند و مخبر هستند

بالوحی و سایر وسایل را دارند، حتی کسانی...

۱. طه، آیه ۱۲۳.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۹، ص ۲۱۰.

- نیازی نیست نبیء معصوم باشد؟

- نبی بله. نبیء دو نوع است: یک نبیء صالح است، که مستمراً خداوند احکام را، حلال و حرام را به او... یکی نه، یک حکم را خداوند به او اشاره می‌کند، صلاحیت شرط نیست، مثل شیطان دیگر، مگر شیطان مأمور نشد؟ مگر خداوند نمی‌دانست که شیطان، شیطان است و امر کرد که به آدم سجده کنید. چگونه امر کرد؟ به خود شیطان امر کرد دیگر.

- امر هم که نبود. فقط یک کلی بیان کرد که این دشمن شماست...

- نه، مطلب دیگری دارم عرض می‌کنم. وقتی که خدا «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»<sup>۱</sup> امر به ملائکه و به شیطان هست، هر دو. آیا به ملائکه که امر شد این امر چگونه بود؟ آیا شیطان رسالت قبول داشت؟ یا رسالتی در کار بود؟ نه. امر به شخص شیطان، کما اینکه در قیامت هم همین‌طور است، در قیامت خداوند با کفار صحبت می‌کند، اما صحبت محبتی و عنایتی و لطفی نیست. در اینجا هم، صحبت تحذیری است با شیطان. اُسجد. برای چه؟ این کار را بکن. برای اینکه معلوم شود و ظهور پیدا کند شیطنت شیطان. به هر دری ما بزنیم، بالاخره تکلیف بوده است. هر چه بوده، بالاخره تکلیف بوده است، با واسطه بوده است، بی‌واسطه بوده است، تکلیف بوده است.

- ما تکلیف بودن را قبول داریم. خود این تکلیف بودن و تشریح بودن که نازل شده است بر این آدم، لازمه آن این است که حداقل نبیء باشد.

- آن باشد ولکن...

- نبیء باید معصوم باشد.

- کلاً نه، کلاً نیست، این را عرض کردم. اگر در کل مسائل است، در کل احکام است، بسم الله. اما این در کل احکام نیست، یک حکم است فقط، «لا تأکلا» است فقط. در «لا تأکلا» هیچ عصمت شرط نیست. کما اینکه در شیطان که اُسجد، این تمام شیطنت است که عصمت شرط نیست.

- [سؤال]

- اگر ما یک موقعی هم گفته باشیم، در نبیء بودن ولو در یک مرتبه عصمت شرط است، اگر هم گفته باشیم، حرفمان را باید پس بگیریم؛ چون این ضرورت است

---

۱. بقره، آیه ۳۴.

دیگر، نص کلام خداست «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» ما که خدا نیستیم، معصوم نیستیم، اگر هم یک موقعی گفته باشیم، پس می‌گیریم اینکه مطلبی نیست. کما اینکه همه علمایی که فرمودند «عَصَى آدَمُ» یعنی «ترک الاولی» همه باید پس بگیرند، در مقابل خدا باید زانو زد دیگر و ما این را نگفتیم.

- [سؤال]

- آدم را داریم بحث می‌کنیم دیگر، پس چه می‌گوییم؟ «فحتى لو كان النهي إرشادياً - و لم يكن - فهو أيضا من الشرعة» شریعت خاصه است دیگر «و عصيان النهي الارشادي بهذه الصورة العجيبة، هو ايضا في الحق عصيان» این طور. شش هفت تا لفظ است که همه اش عصیان است. «ثم طبيعة الحال في الأوامر والنواهي الإلهية» این جواب دوم «أنها مولوية» ارشادی نیست، مولوی است. «انها مولوية ككلّ الا بقرينة قاطعة» ما «قرينة قاطعة» را هم قبول نداریم، چرا؟ اینجا عرض می‌کنیم که باید در مستدرک التفسیر نوشت. چون نمی‌شود خدا از مولویت خارج شود. این محال است. خداوند صرف نظر از مولویت کند و بدون جهت مولویت که ذاتی حق است، نمی‌شود خارج شود. پس قرینه قاطعه را هم قبول نداریم.

«ام هي كلها ارشادية» این جواب سوم «حيث ترشد الى مصالح تحملها فردية ام جماعية» یعنی اجتماعی. «فمجرد ان تسمي نهيا إرشادياً - و دون اي برهان - لا يخرج تخلفه عن العصيان، و كما الله صرح في هذه الاذاعة القرآنية «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»». شما آدم، جدتان را بیشتر دوست دارید یا خدا بیشتر نبی‌اش را دوست دارد؟ «فلو كان تركاً للأولى فكان الاولى بل المحتوم في القرآن البيان «و ترك الاولى»» چرا «عَصَى آدَمُ رَبَّهُ»؟ «دون «و عصی» لا سيما مع تصريحات أخرى تؤيد انه حقا «عصی»: فالنهي المؤكّد عن الاكل منها» این یک، «ثم فتكونا من الظالمين» دو، «و انه زل» سه، «و شقي» چهار، «و عصی» پنج، «و أهبط من الجنة» «أهبط» برای ترک مستحب بود یا برای فعل مکروه؟ «أهبط من الجنة» از آن بالا پرتش کنند پایین. با شیطان آدم و حوا را پایین پرت کنند، توبه هم کرد دیگر برنگشت. خیلی جالب است. توبه هم کرد دیگر نشد برگردد، این ترک اولی بود؟ «و تاب فيها و بعدها» این هفت تا. «هذه عساكر سبعة تدلنا على انه حتما «عصی فغوی» و «عصی» بنفسها تكفي دلالة على اقرار الحرام» البته بعد حرمت را از آیات می‌فهمیم. حرام، حرام است. حرام کوچک، حرام، حرام بزرگ، حرام، بزرگتر از بزرگ حرام، شرک حرام. این را از خود آیات اصرار نداریم، وقتی که چشم را باز می‌کنیم و درست دقیقاً به آیات «کما

اراد الله و كما قال الله « نظر می کنیم، عصیان بزرگ نبوده است. عصیان کوچک بوده است، اما عصیان کوچک، از مثل آدم با آن تشکیلات، با آن ترتیبات، با آن نهی، با آن معرفی شیطان، این هیچ شایستگی نیست، این بزرگ حساب می شود. عصیان کوچک از شخصی که از او انتظار عصیان نمی رود بزرگ حساب می شود. ولی به عکس احیاناً عصیانی بزرگ، از کسی که ابله است، نمی داند، توجه ندارد، این کوچک حساب می شود. بنابراین این طور نیست که آدم فعل مکروه را انجام داده، خدا گفته است عصى. نخیر، فعل حرام انجام داده است، اما فعل حرام ولو کوچک از مثل آدم با آن تشکیلات و ترتیبات و اینها بزرگ حساب می شود و لذا توبه جنت کافی نبود، بعداً از جنت که هبوط کرد، آنجا تحقق توبه و قبول توبه.

«و «عصى» بنفسها تكفي دلالة على اقتراف الحرام و لم تستعمل في القرآن كله إلا في نفس المعنى، كما الظلم و الزلة و الشقاء و الغواية، ثم هذه التوبة العريضة ليست الا عن ارتكاب محرم. و ترك الاولى تخلفاً عن نهى ارشادي كما يقولون، لا يستحق هذه التعابير القاسية القاضية على العدالة فضلاً عن العصمة». عدالت را از بین برد، شما دارید می گوید عصمت. به عصمت چسبیدید؟

«و لا يستوجب تلك التوبة الطويلة العريضة! و العصمة الضرورية لساحة الرسالة هي منذ الرسالة» آنکه قاعده عامه است «منذ الرسالة» است. «حتى يقضي الرسول نحبه، دون ما قبلها الا لمن دلت لهم الدلالات القاطعة كالرسول محمد (ص) و عترته الطاهرة (ع) و من نحى منحاهم من اولي العزم ام سواهم».

اولوالعزم این پنج تا یا داودها و سلیمانها و یعقوبها و یوسفها هم، همچنین که «و لیت شعري ماذا يدفع هؤلاء الأعظم الى تأويل نصوص الكتاب و السنة في عصيان آدم (ع)؟ أ استعظماً لشأن آدم (ع) و القرآن أعظم شأنًا» این را کنار می گذارید، آن سر جایش باشد؟ «و القرآن أعظم شأنًا أن يؤول الى خلاف نصوصه، و ما تشهيره فيه بذنبه إلا».

حدیث در پاورقی: «روح المعاني للالوسي ١٦: ٢٧٥- اخرج البيهقي في شعب الايمان عن أبي عبد الله المغربي قال: تفكر ابراهيم (ع) في شأن آدم فقال يا رب خلقته بيدك و نفخت فيه من روحك». روحك به آن معنایی که می فهمیم. «و أسجدت له ملائكتك ثم بذنب واحد» ابراهيم هم می فهمد ذنب است. ما نمی دانیم ذنب است. ما علمای اعلام نمی دانیم ذنب است. ما می گوئیم چه؟ ترك اولی. «ثم بذنب واحد ملأت أفواه الناس من ذكر معصيته؟» چرا؟ برای اینکه اضرائه قرآنیه،

بلندگو و فرستنده قرآن، قوی‌ترین و دائم‌ترین و عمومی‌ترین فرستنده‌های جهانی است که خدا در اینجا، بلند «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى».

«فأوحى الله إليه يا ابراهيم اما علمت ان مخالفة الحبيب على الحبيب شديدة؟!» مقامات فرق می‌کند. اینکه می‌گویند «حَسَنَاتُ الْإِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»<sup>۱</sup> کاری به اینجا ندارد، این حسنات نیست. حسنات الابرار، یعنی اگر فرض کنیم یک معصومی فقط نماز واجب بخواند و نماز مستحب نخواند، این سیئه نکرده است، این حسنه است، ولی این حسنه برای او کافی نیست، این ترک مستحبات برای او سیئه است. این حسنات الابرار را شما به عنوان دلیل برای اینجا نیاورید، برای اینکه اینجا «عَصَى» عصى که از حسنات نیست. اگر «حَسَنَاتُ الْإِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» سیئات الابرار چه می‌شود؟ سیئات الابرار اسوء می‌شود. مقربین کسانی هستند که مقام خیلی بالا دارند. کسی که مقامش خیلی بالاست، حسنات ابرار که ترک محرمات است فقط و فعل واجبات است فقط، اگر مقربین به این اکتفا کنند، کافی نیست، باید به مستحبات هم عمل کنند و مکروهات را هم ترک کنند. این ربطی به اینجا ندارد.

- یکی از ائمه فرمود دلیل عقلی است برای اینکه باید معصوم باشد.

- از چه زمانی؟

- در رسالت.

- اینجا که رسول نبوده.

- آن وقت خود عقل می‌گوید که اگر پیامبری معصوم نباشد قبل از رسالت، دیگر

اعتماد مردم از آنها سلب می‌شود.

- عقل چه کسی می‌گوید؟

- عقل همه می‌گوید.

- نخیر. یک نفر حق ندارد عقلش اینجا برسد. چرا؟ چون برخلاف نص است.

- [سؤال]

- در باب تقلیدِ اعلمِ اتقی، اگر شما بدانید در زمانی که سلمان مشرک بوده

است، چنین و چنان و چنان. بعد سلمان شد نه درجه ایمان، بعد از رسول‌الله و ائمه،

بالاترین درجات است. شما برایتان خوب نیست از او تقلید کنید، چون قبلاً چنین

---

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۵۴.

بوده، این حرف چیست؟ این حرف عوامی است، این حرف کلاه‌نمدی‌هاست که گفتند و داخل مغز ما رفته است.

می‌گوییم نخیر، یکی از ادله عقلی این است که اگر قبلاً یک گناهی کرده است، آن هم چه گناهی؟ گناه شریعت نیست، گناه عام نیست. اگر قبلاً یک گناهی کرده است، بعداً ولو بالاترین معاصی، قبول نمی‌کنیم، حتی در باب ولد الزنا هم قبول نداریم. در باب ولد الزنا، اگر کسی ولد الزنا بوده است، بدتر است وضعش یا کسی که مشرک بوده است؟ مشرک. ولد الزنا که به اختیار خودش ولد الزنا نیست. این ولد الزنا اگر بعداً اعلم اتقی شد، تقلید از او واجب تعیینی است. آقایان می‌گویند خیر. چرا خیر؟ ما می‌گوییم این حرف‌هایی که زدند، باید حساب کنیم که قابل قبول است یا نه؟ قابل قبول نیست. کدام عقل این حرف را می‌زند؟ کدام عقل می‌تواند این فضولی را بکند که بله حتماً باید قبلاً چنان باشد! آن وقت این حتمیت عقلی بر خلاف نص قرآن دربیاید. خیلی جالب است. این حتمیت عقلی که ادعا می‌شود و شما نقل می‌فرمایید و خودتان قبول ندارید، این بر خلاف نص قرآن است که «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى». این قابل قبول نیست.

- هنر عصمت به این است که قبلاً مثل سایر بشر خطاکار بوده است و حالا معصوم شده است.

- یعنی معصوم نبوده است، بله دیگر، یعنی معصوم نبوده است، هنر نیست، قاعده عدم عصمت است، اسم آن را هنر نگذارید. «و ما تشهیره فيه بذنبه إلا» ان مخالفة الحبيب على الحبيب شديدة<sup>۱</sup> اگر یک آدمی که چندان ارتباطی با شما ندارد و یک کاری کرد، مطلبی نیست. ولی کسی که چندین سال با شما بوده است، احترام به او کردید و چه کردید و چه کردید، این گناه کوچک هم بکند خیلی بالاست و چون انتظار از او نیست. و این یک اساس قرآنی است، کما اینکه در آیات احزاب «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ<sup>۲</sup> اِلی آخِر. «و لیعلم ذریته انهم سیبتلون بالشیطان کما ابتلی أبوهام آدم فیتخذوه عدواً<sup>۳</sup>» خیلی لطیف است. این بچه‌های آدم بدانند خلاصه پدرشان فریب خورد، فریب نخورید! منتها به این معنا نیست که بچه‌هایش پایین‌تر از بابا هستند،

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۱۱.

۲. احزاب، آیه ۳۲.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۱۱.



نخیر، بالاتر از بابای اول هم ما خیلی داریم، اولوالعزم خسته و سایر انبیا کلاً از آدم (ع) از نظر مقام عصمت و رسالت بالاترند.

- آیات دیگر هستند که به همین اشاره می‌کند، خطاب به ذریه آدم می‌کند.  
- بله، این را در بقره بحث کردیم. «كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا»<sup>۱</sup> این را در سوره بقره بحث کردیم.

«و لعمر الهی الحق ان ذلك التأویل العلیل غریب فی نوعه دون ای تعویل إلا علی أن الأنبیاء معصومون! و لم یکن هذا العصیان إلا قبل نبوته»<sup>۲</sup> حدیث را بعداً می‌خوانیم. «لمکان «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى»<sup>۳</sup> و القرآن مصرح بذلك العصیان، و لا یوجد فی عشرات من الأحادیث الناظرة الیه المفسرة له إلا نفس الذنب و الخطیئة و العصیان، دون ترك الاولی و لا مرة یتیمه».

پس کسانی که می‌گویند ترك الاولی این‌ها هم با خدا اختلاف نظر دارند هم با پیغمبر، هم با همه ائمه. هر چه روایت هست -دیروز عرض کردم- هر چه روایت هست قولاً واحداً می‌گوید گناه است. ولی می‌گوید این قبل از رسالت بوده است. «و غریب من صاحب بحار الأنوار انه یعنون باباً من أبوابه بارتکاب ترك الاولی» علامه بزرگوار، شما چه مشکلی دارید؟ خوب نبود عنوان کنید که باب المعصیة؟ چرا ترك اولی می‌گویید؟ «سرداً لآیات عصیان» سرد یعنی همه آیات عصیان آدم را آورده است، همه را آورده، یعنی همه را کلاً آورده است. «سرداً لآیات عصیان آدم و روایاته، و لا ینبئک مثل خبیر بغربة القرآن الغریبة حیث تؤول آیاته البینات دون ای برهان، حتی و إذا صدقت بمتظافر الأحادیث التي هم یؤصلونها». احادیث را اصل قرار می‌دهند قرآن را فرع. این احادیث هم که اصل قرار می‌دهید این هم تصدیق می‌کند که «عصی». «و یفرعون القرآن علیها اجل انه عصی فغوی، و لكنها معصیة صغيرة حیث نسی و اغتر بما قاسمه إبلیس و كان ذلك قبل رسالته فانه: ثُمَّ».

روایات: صفحه ۲۱۲: «البحار عن علی بن محمد بن الجهم قال: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمُؤْمِنِ وَ عِنْدَهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (ع)» باید بگوییم علیهما السلام «فَقَالَ لَهُ الْمُؤْمِنُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ» علی بن

۱. اعراف، آیه ۲۷.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۱۱.

۳. طه، آیه ۱۲۲.

محمد الجهم هم حواسش جمع نبوده است، انبیاء معصومون، این خیال کرده از اول نبی بوده است. باز او خیال کرده است از اول نبی بوده است، این را گفته است، کسانی هم که می‌دانند از اول نبی و رسول نبوده است، آنها این را می‌گویند.

«قَالَ بَلَىٰ قَالَ فَمَا مَعْنَىٰ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ قَالَ لِأَدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ آدَمَ قَبْلَ النَّبُوَّةِ» باید بگویند «قبل النبوة» چون اینجا نبی‌ای نبوده است، برحسب بحثی که ما داشتیم. «وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِذَنْبِ كَبِيرٍ اسْتَحَقَّ بِهِ دُخُولَ النَّارِ» ذنب صغیر بوده است، ذنب کبیر است که استحقاق دخول نار دارد، تازه آن هم اگر توبه نشود. «وَ إِنَّمَا كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ الْمُؤْهَوْبَةِ الَّتِي تَجُوزُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نُزُولِ الْوَحْيِ» نه بصورت استغراقیه، نه، قاعدتاً قبل از نزول وحی و قبل از رسالت که مرسل بشوند، این‌ها گناهان صغیره اگر احیاناً بکنند طوری نیست، ولو بعضی‌ها، ولی به عنوان یک قاعده کلیه و ضابطه.

«قَبْلَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا اجْتَبَاهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ جَعَلَهُ نَبِيًّا كَانَ مَعْصُومًا لَا يُذْنِبُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ \* ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» یک نکته در این آیه، البته اینجا چون سؤال است دیگر «وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» این تمام شد «ثُمَّ» ثم برای تراخی است دیگر، بعد از این عصیان و بعد از این غوایت «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ» اینجا سه توبه در کار است که در جای خودش تا اندازه‌ای بحث شده و بحث باید بشود:

۱- توبه المذنب الی الله؛ ۲- توبه الله علی المذنب؛ ۳- قبول التوبه من الله تعالی.

سه مرحله است. گاه انسان «یتوب الی الله» ولی خدا قبول نمی‌کند، شرایطی که باید توبه قبول بشود ندارد، قبول نمی‌شود. مثل فرعون که «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ»<sup>۱</sup> فایده ندارد. گاه نه، این قدم اول را برمی‌دارد، توبه می‌کند با شرایط، خدا چه کار می‌کند؟ تاب الله علیه، می‌گوید: بله توبه‌ات را می‌شود قبول کنم. این توبه را که قبول می‌کند، بعداً چه هست؟ بعداً برمی‌گردد این تائب به حالت اولی «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»<sup>۲</sup> «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»<sup>۱</sup> پس شخص تائب

۱. یونس، آیه ۹۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵.

دو توبه دارد: یک توبه قدم اول است که توبه می‌کند، معلوم نیست چه می‌شود، قبول می‌شود یا نه. اگر قبول نشود که دوم و سوم نمی‌آید، ولی اگر قبول بشود آن وقت توبه درست و حسابی می‌کند، چون خداوند این توبه را پذیرفته است.

در اینجا، آدم (ع) اولین قدم توبه را برداشت، اما «ثُمَّ» بود؛ چون گناه از او هیچ منتظر نبود، بنابراین توبه او مقداری طولانی است. و لذا روایت دارد که آدم چقدرها بر این گناه گریه کرد. کاری نداریم چقدرهای اینجا، ولی خوب با «ثُمَّ» هماهنگ است، بعداً خداوند «تاب علیه» قبول فرمود که توبه او را بپذیرد، بعد تاب الی الله «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»<sup>۲</sup> این بحث توبه آدم الی الله است «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» تلقی کرد کلماتی که در روایت دارد که «بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ»<sup>۳</sup> درست هم هست «فَتَابَ عَلَيْهِ» یعنی بعد از اینکه مرحله دوم توبه با این تلقی مواد توبه برای آدم حاصل شد «فَتَابَ عَلَيْهِ».

مطلبی که می‌خواستم عرض کنم این نبود، این مقدمه است. و «وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» \* ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ «سؤال: اجتناب اول است، بعد توبه است و هدایت؟ اینکه نمی‌شود. بارها هم عرض کردیم که بله، این «فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ» دلیل بر این نیست که توبه و هدایت بعد است، قبلاً عرض کردیم، حالا هم عرض می‌کنیم، من باب احد الوجهین و هر دو وجه درست است. این وجه اول که قبلاً عرض کردیم. «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» چطور «اجتناب»؟ سؤال می‌شود: چطور «اجتناب»؟ «فَتَابَ عَلَيْهِ» یعنی الله تاب علی آدم، وقتی که تاب علی آدم، «وَ هَدَىٰ» یعنی «هدی آدم (ع)». برگشت به حال اول، یک، و هداه للرسالة دو، و هدی الناس الیه، سه.

تمام مراتب هدایت بعد از توبه از گناه و قبول توبه از گناه و بعداً مثل اول برگشتن آدم قبل از عصیان و بعداً وحی رسالتی برای او قرار دادن، همه این‌ها داخل «هدی» است. این یک حرفی است که قبلاً عرض می‌کردیم. حالا عرض می‌کنیم که احتمال دوم هم هست، کما اینکه در بعضی آیات دارد. «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» اجتناب دو اجتناب است: یک اجتناب به رسالت است؛ یک اجتناب در مقدمه رسالت است. اجتناب به رسالت همان است که عرض کردیم، اول باید توبه کند، بعد خدا توبه را قبول کند، بعداً زمینه حاصل می‌شود، هدایت که به حال اول برگردد، بعد رسالت که این

۱. توبه، آیه ۱۱۸.

۲. بقره، آیه ۳۷.

۳. معانی الأخبار، ص ۱۲۵.

رسالت در نقطه اخیره، اجتناب رسالتی است. یک مرتبه نخیر، اجتناب می‌کند او را، تا اینکه او را بسازد. در بعضی از آیات قرآن این مطلب هست که اول اجتناب است، حالا من آیه را یادم نیست، یادم بود یادم رفته، اول اجتناب است و بعداً مراحل دیگر است. این اجتناب اول اجتناب قبل از عصمت است. اجتناب قبل از رسالت است. شاهد از قرآن داریم، یادم نیست، بعد نگاه می‌کنم می‌گویم، اگر یادتان هست بفرمایید.

پس به دلیل آن آیه و دیگر اینکه این احتمال درست است که اجتناب دارای دو مرحله است. هر دو اجتناب، در طول عصمت است. اجتناب را قبول داریم، در کل قرآن به عنوان عصمت است، منتها بعضی وقت‌ها خود عصمت است «اجْتَبَاهُ»، یعنی معصوم قرار داد. بعضی وقت‌ها مقدمات اجتناب دوم است «اجْتَبَاءَ مُقَدِّمَةً لِجْتَبَاءِ الثَّانِي» اجتناب اول او را تمیز می‌کند، پاک می‌کند، نظیف می‌کند، چه می‌کند، چه می‌کند، با عمل او، با قبول خداوند. بعداً این زمینه که صددرصد آماده شد برای اجتناب رسالتی، او را رسول قرار می‌دهد.

در هر دو صورت مطلب همان است که باید حتماً توبه باشد، تا بعد هدایت بیابد. اجتنابی قبل از توبه که «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» و اجتنابی بعد از توبه و هدایت که اجتناب به رسالت است «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا»<sup>۱</sup> و همچنین همین آیه «و هَدَى» و آیات سوره مبارکه بقره «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup> در آنجا و در اینجا هم طور دیگری.

- چیز دیگری که کمک به این مطلب می‌کند که اجتناب قبل از اصطفاء بوده است که از ظاهر آیه مشخص می‌شود و دیگر اینکه «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» به هر حال اجتنابی بوده که فرموده «كَلِمَاتٍ».

- این اجتناب مقدمه نبوت بوده است. صریح‌تر از آن، آیه دیگری است که الآن یادم نیست. من همه را باید یادداشت کنم، اعتماد به ذهن نباید کرد.

- فرمودید «فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» هدایت رسالتی است، در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»<sup>۳</sup> تا رسالت نیاید عقاب نمی‌آید، یعنی گناهی نیست که عقاب بیاید.

۱. آل عمران، آیه ۳۳.

۲. بقره، آیه ۳۸.

۳. اسراء، آیه ۱۵.

- جوابتان را قبلاً دادم. رسالت که نیاید، برای کسانی که باید وحی بالواسطه به آنها بشود، ولی که کسی وحی بلاواسطه به او شده است که «لا تأکلا من هذه الشجرة» این چطور؟ این را اول عرض کردم که مراتبی دارد.

حدیث بعدی. در همین صفحه ۲۱۲، بحارالانوار، جلد یازدهم «و هذا الباب يشمل (۴۸) صفحة» ۴۸ صفحه در ترک الاولی این بنده خدا بحث کرده است. از صفحه ۱۵۵ تا ۲۰۳ «و فيها عشرات من الأحادیث الدالة على انه حقا كان عصيانياً»<sup>۱</sup> عجیب است. تأویل قرآن، تأویل احادیث، تأویل همه چیز و قول علیل که ایشان ترک اولی کرده است. اینجا است که باید حدیث را بمباران کرد، بمباران علمی البته، صدامی که نیست. «و فيما يلي عشرة منها تقدم واحد تحت الرقم (۱): ص ۱۶۳ ح ۶». این «فس» تفسیر علی بن ابراهیم است. «فس أبي عن ابن أبي عمير عن ابن مسكان عن أبي عبد الله (ع) قال إن موسى سأل ربه أن يجمع بينه وبين آدم (ع)». البته ما تضمینی نداریم که تمام حدیث را قبول کنیم، بعضی اوقات یکی را قبول داریم و یکی را نه.

«فَجَمَعَ فَقَالَ لَهُ مُوسَى يَا أَبَاهُ أَلَمْ يَخْلُقْكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَ أَسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتَهُ وَ أَمَرَكَ أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنَ الشَّجَرَةِ فَلِمَ عَصَيْتَهُ» پس موسی هم فهمیده عصیان بوده است، ما هنوز نفهمیدیم. ابراهیم فهمید، موسی فهمید، خدا گفت، پیغمبران گفتند، ما هنوز نفهمیدیم. «فَقَالَ يَا مُوسَى بِكُمْ وَجَدْتُمْ خَطِيئَتِي» باز می-گوید «خطیئتی» خود آدم هم قبول دارد خطیئه است، ترک اولی نیست.

«بِكُمْ وَجَدْتُمْ خَطِيئَتِي قَبْلَ خَلْقِي فِي التَّوْرَةِ قَالَ بِثَلَاثِينَ أَلْفَ سَنَةٍ قَالَ فَهُوَ ذَلِكَ قَالَ الصَّادِقُ (ع) فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى» آدم نگفت ترک اولی کردم، گفت: تو در تورات این مطلب را قبل از چند سال فهمیدی که شده؟ ثلاثین، گفت: پس خدا می دانسته من عصیان می کنم. خدا که می دانست من عصیان می کنم، این جواب است؟ به یک معنا جواب است، به یک معنا نیست. آن معنایی که نیست: چون خدا می دانسته است که من عصیان می کنم، بنابراین نمی توانستم عصیان کنم. این حرف حکیم عمر خیام می شود. اما نه، من به اراده خود عصیان را کردم و خداوند مرا مجبور به ترک عصیان نکرد، اراده اخیره برای تحقق عصیان کرد که این از اختیار خارج نمی کند.

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۱۲.

پس آدم دید من که مجبور به ترک عصیان نبودم، مجبور به فعل عصیان هم نبودم، من خودم عصیان را کردم و قبلاً معلوم بود که من عصیان خواهم کرد عندالله.

این جوابکی هست اما جواب نیست، یعنی جناب موسی اگر قانع شده است، اما ما قانع نمی‌شویم، می‌گوییم پس در وجه دوم، خدا می‌دانست شما عصیان می‌کنید. خدا می‌دانست شما عصیان می‌کنید آیا شما معذور بودید برای عصیان؟ نه. بعد از اینکه عصیان کردید معلوم شد خدا می‌دانست. بنابراین خدا می‌دانست که شیطان، شیطنت می‌کند، پس شیطان هم بیاید در مقابل همه ابراهیم‌ها و محمد‌ها و عیسی‌ها بگوید مانعی ندارد، چون خدا می‌دانست. پس بنابراین قسمتی را قبول می‌کنیم و قسمتی را نه. «أقول: وجد ان خطيئة...»

- خود حضرت امام صادق (ع) وقتی این را دلیل می‌آورند، بنابراین پذیرش قضیه است، فقط نخواستند حکایتی نقل کنند.

- نه، اگر خود حضرت نقل فرموده بودند که ما چیزی نمی‌گفتیم، می‌خواهیم بگوییم خود حضرت این را نفرمودند. آن قسمتی که قابل قبول نیست خود حضرت نفرموده است. ما این را داریم می‌گوییم.

- [سؤال]

- سی سال قبل از خلقتش در تورات. این هم اشکال دوم است.

- [سؤال]

- می‌دانم، این هم اشکال بعدی است و من نخواستم اشکال زیاد کنم. می‌گویید که موسی، تو در تورات یافتی که چند سال قبل از خلق من، خدا می‌دانست که گناه خواهم کرد؟ گفت: سی سال. این هم قبول نیست، چرا؟ برای اینکه خداوند از ازل می‌دانست که این گناه خواهد کرد. این را من نخواستم بگویم؛ چون آن رکن مطلب این است که این قسمت را نمی‌توانیم بگوییم که عذر آدم است. عذر آدم در اینجا عذر نیست. ولی این یک گزارشی است که نصفش درست نیست که قبل از سی سال.

«أقول: وجدان خطيئة في علم الله لا يبررها حيث العلم ليس علة للعصيان»

می‌شود حکیم عمر خیام «و هل كان آدم يعلم ان الله يعلم بخطيئته في المستقبل؟ ام سيبره على خطيئته إذا فهو خطيئة من الله و سبحان الله، إذا فكيف حج آدم موسى»<sup>۱</sup>

این روایت را قبول نکردیم. البته در آن قسمت قبول می‌کنیم که موسی قبول داشت

۱. الفرقان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص ۲۱۳.

که جناب آدم گناه کرده، این را قبول می‌کنیم. بقیه را دیگر، عذرخواهی را قبول نمی‌کنیم.

- خود نقل امام صادق (ع) دال بر چه بوده است؟

- امام نقل فرمودند قسمتی را که قابل قبول است، آن قسمتی که ما رد کردیم معلوم است امام نفرمودند، یعنی جعل است. این را ما داریم عرض می‌کنیم. ممکن است کسی یک ساعت حرف بزند، آدم خوبی هم هست، ولی بعضی‌ها را قبول می‌کنیم، بعضی‌ها نه. می‌گوییم آنچه از امام نقل کردند، این‌طور نیست که حتماً امام فرموده باشد و الا این تضعیف مقام مقدس امام (ع) است.

می‌گوییم این قسمت را امام نفرمودند، آن قسمت را که موسی قبول داشت و آدم قبول داشت که آدم عصیان کرد، این را قبول می‌کنیم، بقیه را قبول نمی‌کنیم. می‌گوییم امام نفرمودند، کما اینکه خدا خلافتش را فرموده است. «و علی فرض الغض عن ذلك فهما معترفان انه كان خطيئة» این را قبول می‌کنیم «لا تركاً للأولى، و الا لكان آدم يحجه بذلك دون العلم السابق» اگر ترک اولی بود، آدم می‌گفت من ترک اولی کردم. دیگر محتاج به شدرسنا نمی‌شد، این شدرسنا است که نسبت دادند.

حدیث بعد، حدیث هفتم: «رُويَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَمَّا أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا آدَمُ أَلَيْسَ اللَّهُ خَلَقَكَ بِيَدِهِ» این همان است تقریباً «و نَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَ أَسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتَهُ وَ زَوَّجَكَ حَوَاءَ أُمَّتِهِ وَ أَسْكَنَكَ الْجَنَّةَ وَ أَبَاحَهَا لَكَ وَ نَهَاكَ مُشَافَهَةَ أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَأَكَلْتَ مِنْهَا وَ عَصَيْتَ اللَّهَ» پس جبرئیل هم می‌داند آدم عصیان کرده است، ما هنوز نمی‌دانیم. همه می‌دانند، ما نمی‌دانیم. «فَقَالَ آدَمُ يَا جِبْرَائِيلُ إِنَّ إِبْلِيسَ حَلَفَ لِي بِاللَّهِ أَنَّهُ لِي نَاصِحٌ فَمَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ يَخْلِفُ بِاللَّهِ كَاذِبًا»

تمام این را می‌توانیم قبول کنیم، که بعداً بحث خواهیم کرد که اینکه گناه آدم را کوچک می‌کند، آدم تاکنون نشنیده بود که کسی دروغ بگوید. ابلیس هم خدا گفته بود عدو هست، ولی عدو صددرصد شاید نفهمیده بوده است. سوء فهم البته.

- «قاسمَهُما»<sup>۱</sup>

- بله، «قاسمَهُما» با این تشکیلات، بنابراین گناه کوچک می‌شود. [...] گناه هست، همه‌شان قبول دارند، هم گناه‌کننده، هم کسی که دارد نقل می‌کند قبول

۱. اعراف، آیه ۲۱.

دارند. ولکن این قسم خورد. «قاسَمَهُمَا» را که ما بحث داریم. «اقسم لهما» نیست، ببینید در «قاسَمَهُمَا» فکر کنید. «قاسَمَهُمَا» طرفینی بود. ابلیس به او قسم داد، این او را قسم داد، او این را قسم داد. نسی است دیگر، دیگر از ذهن آدم رفت که این عدو است، ولو مقصر است، ولی از ذهن آدم رفت که در این جهت خاص، عدو است؛ چون کسی به خدا قسم دروغ بخورد، این اصلاً باور نمی‌کرد. ولو می‌دانیم مقصر است، ولی تقصیر، تقصیر ضعیف است، تقصیر قوی نیست. جهات دیگر را هم آقایان مطالعه بفرمایید.

- شاید تقصیرش از همین باب باشد که با دشمنش مشورت کرد.

- نه، مشورت نبود. منتها تقصیر ضعیف است. تقصیر قوی نیست، این بعد بحث می‌شود. حدیث دیگر: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (ع) قَالَ: لَوْ لَأَنَّ آدَمَ أَذْنَبَ مَا أَذْنَبَ مُؤْمِنٌ أَبَدًا وَ لَوْ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَابَ عَلَيَّ آدَمَ مَا تَابَ عَلَيَّ مُذْنِبٌ أَبَدًا» هر دو دروغ است، یعنی این حرف همان حرف مسیحی‌ها است دیگر.

- پس لازمه عدم عصمت را می‌خواهد برساند؟

- نه، اگر پدر کسی معصوم نیست، خودش هم باید معصوم نباشد؟ ذاتی است؟

- می‌خواهد حق انسانی این را برساند که لازمه عدم عصمت چیست.

- ببینید «لَوْ لَأَنَّ آدَمَ أَذْنَبَ» اگر آدم گناه نمی‌کرد، هیچ مؤمنی گناه نمی‌کرد،

چرا؟ آدم گناه نکند، معصوم باشد...

- [سؤال]

- می‌گوید آدم باید گناه کرده باشد، چرا؟ سؤال: آدم چرا باید؟ آیا باید است یا شاید؟ اگر باید است که ذاتی العصیان شد. اگر شاید است، پس این شاید تجاوز به بعد نمی‌کند، تجاوز به بایدهای سلبی بعد نمی‌کند که آدم یا ذاتی العصیان است، بقیه ذات العصیان نیستند. یا عصیان کرده است، لزومی ندارد بقیه عصیان کنند. پس این حرف دوبله درست نیست. «لَوْ لَأَنَّ»

- سرشت آدمی که از نسیان هست، خودبه‌خود گناه از آن ساخته می‌شود.

- پس چرا خداوند مذمت می‌کند؟ آیا آدم مقصر بود یا نبود؟ می‌شد عصیان نکند

یا نه؟ بله. اینکه می‌شد عصیان نکند... این حرف، این حرف مسیحیت است که وارد

روایات ما شده است که آدم ذاتی العصیان بود و لذا فرزندان او هم ذاتی العصیان‌اند.



- اینکه به خود ما هم برمی‌گردد، مثلاً الآن من و شما هم می‌توانیم معصوم باشیم، ولی الآن هستیم؟
- ولی لازم نیست معصوم باشیم.
- لازم نیست که می‌توانستیم، چرا نشدیم؟
- ولی عادل باید باشیم یا نه؟
- عادل وقتی به حد اعلی رسید، همان عصمت را می‌آورد.
- عادل باید باشیم یا نه؟
- عادل نهایتش عصمت است.
- عجیب است، می‌گویم عادل باید باشیم یا نه؟ آدم عادل نبود دیگر، عصیان کرد، ترک عدالت شد. اینجا به عصمت کاری نداریم. آدم عصمت هیچ، باید عادل باشد، این ترک عدالت، فسق بود، فسق بود، ولیکن بعداً هم توبه شد. حالا چه می‌فرمایید؟
- چگونه معصوم را از عدالت ساقط می‌کند؟
- کسی که عصیان کند، از عدالت ساقط نیست؟
- شما خودتان الآن می‌فرمایید که آدم فراموش کرد.
- مقصراً فراموش کرد.
- شما فرمودید اصرار بر صغائر است.
- این حرف‌ها باید تمام شود. اگر کسی گناه کوچک کرد، بعد مکرراً گناه کرد، کبیره است، یک. دوم: گناه کوچک کرد و توبه نکرد. باز اصرار است یا نه؟ بله. باید توبه کند. گناه کوچک کرد، توبه کرد. اگر گناه کوچک کرد توبه کرد، بسم الله، این برمی‌گردد به عدالت. اما اگر گناه کوچک کرد و دوام داد [...] ولیکن اگر گناه کوچک کرد و توبه نکرد و ادامه نداد، گناه کوچک باقی است ماقبل التوبه یا نه؟ با توبه باید از بین برود. و ایشان توبه کرد، اگر توبه نمی‌کرد که همان عصبی بود و همان غوی بود، همان زلّ بود و همان ضلّ بود و ظلمه و همه این حرف‌ها.
- پس از هدایت خارج نشد. یک بار خورد و توبه کرد.
- قبل از توبه چه بود؟ قبل از توبه وقتی معصیت کرد، قبل از اینکه توبه کند، این عادل بود باز هم؟
- همه ما انسان‌های عادل اینچنین هستیم.
- او قول شیطان را بر قول خدا ترجیح داد.

- نه، اصلاً ترجیح نداد. کسی که گناه کرد، این گناه کردن با عدالت منافات ندارد؟

- ما همین اندازه می‌دانیم که مثلاً این آقای قاضی عادل است، همین که ما می‌گوییم عادل است، مفهومش این نیست که از اول زمان تکلیف تا نهایت زمان... شما جای دیگر می‌روید، من جای دیگر می‌گویم. الآن چشم انداخت یک زن لختی را کاملاً نگاه کرد، بعد توبه کرد. وقتی این زن لخت اجنبی را کاملاً نگاه کرد، بعد توبه کرد، قبل از توبه این از عدالت خارج شد یا نه؟

- آن لحظه‌ای که آدم از عدالت ساقط می‌شود، دیگر این حساب نمی‌شود.

- [سؤال]

- گفتم سه حالت دارد.

- ما این‌طور تعبیر کنیم که هر صغیره‌ای چون در حین ارتکاب صغیره از عدالت خارج می‌کند، پس منافی عدالت است.

همین است دیگر. منتها صغیره چند نوع است: یا صغیره را تکرار می‌کند، این کبیره شد. یا صغیره را توبه می‌کند، از صغیره می‌افتد، یا صغیره را سکوت می‌کند از توبه. اگر در صغیره سکوت کرد از توبه، بر صغیره بودن باقی است یا نه؟ ما این را می‌گوییم اصرار نیست. اصرار این است که این صغیره را نگاه کرد، باز نگاه کرد، باز نگاه کرد، شد کبیره. اما اگر یک دفعه نگاه کرد و توبه هم نکرد، قبل از توبه صغیره هست یا نه؟ وقتی قبل از توبه صغیره است، عصیانی که کوچک است، آیا از عدالت خارج نمی‌کند؟ مگر عدالت این نیست که عصیان نداشته باشد؟ یا اگر [گناه] کرده، توبه کرده باشد؟ اینجا آدم توبه کرد، بعد از توبه برگشت به عدالت، بعد هم اصطفا شد، اجتنبی شد، ولیکن آنچه ثابت می‌کند که ایشان عصیان کرده، نمی‌خواهد بگوید تا آخر عمر عصیان بود، تا آخرش. نخیر، این عصیان کرد، بعد «فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» پس بنابراین «عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» به کجایش ضرر می‌خورد؟

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».